

قضا و قدر در آثار علامه سید عبدالرحیم مولوی

(قه‌زا و قه‌دهر له کو نووسراوه‌کانی مه‌له‌ویدا)

سید نوید نقشبندی

استادیار گروه فقه شافعی دانشگاه کردستان

ریک‌هوتی وەرگرتنی توێژینه‌وه ۲۰۲۴/۱۰/۱۲ ریک‌هوتی بلاوکردنه‌وه‌ی توێژینه‌وه ۲۰۲۵/۰۶/۲۲

چکیده فارسی

باور به قضا و قدر، یکی از مبانی عقیده اسلامی است؛ و این موضوع در کتب کلامی و عقیدتی جایگاه ویژه داشته و علما و متکلمان اسلامی در مورد پذیرش یا رد آن دیدگاه‌های متفاوتی داشته‌اند. این تفاوت دیدگاه‌ها در مورد مفهوم قدر و قضا و نقش آن در زندگی انسان و همچنین نقش آن در موضوع جبر و اختیار است. برخی قضای الهی را به نحوی تفسیر کرده‌اند که انسان هیچ اختیاری ندارد و برخی حدود آزادی انسان را بیشتر دانسته‌اند. در این میان اشعریان و ماتریدیان؛ با دیدگاهی میانه به موضوع نگریده‌اند. علامه سید عبدالرحیم مولوی که اشعری مذهب بوده است؛ سه کتاب در مورد عقیده اسلامی نوشته است که عبارتند از: «الفضیله» (عربی) و «الفوائج» (فارسی) و «العقیده المرضیه» (کردی) که در آنها به بررسی و تبیین آرای عقیدتی اشعریان از جمله قضا و قدر پرداخته است. مولوی گاه از سایر مذاهب به صورت موافق یا مخالف مطالبی را نقل کرده و با رویکردی عرفانی؛ به نقل از مولانا خالد نقشبندی هم پرداخته است. این مقاله در صدد است که بعد از تبیین مفهوم قدر و قضا، به تبیین دیدگاه مولوی در مورد قضا و قدر و نقد و بررسی و مقایسه آن با سایر دیدگاه‌های عقیدتی بپردازد. منابع تحقیق در این مقاله کتابخانه‌ای است و پنج بخش است که شامل سه کتاب کلامی مولوی و دیوان اشعار و نامه‌های فارسی ایشان می‌شود. روش تحقیق؛ توصیفی - تحلیلی و مقایسه با کتب مبانی کلامی است.

کلمات کلیدی: اشعریان - جبر و اختیار - علمای کرد - قضا و قدر - مولوی کرد.

الف) مقدمه:

موضوع قضا و قدر از موضوعات مهم تاریخ اندیشه اسلامی است که به وسیله بسیاری از علمای الهیات و دین‌شناسان و متکلمان مورد بررسی قرار گرفته و در مورد معنا و مفهوم آن اختلاف نظرات زیادی دیده می‌شود. در این میان مذهب اشعری با اتخاذ رویکردی میانه و به دور از افراط و تفریط و بر اساس منابع معتبر حدیثی و فهم درست آیات قرآنی سعی کرده است مفهومی جامع و مانع از قضا و قدر ارائه دهد که با بینش صحیح اسلامی مطابقت داشته و با آیات و احادیث دیگر برخورد نداشته باشد.

بینشی که از این طریق به وسیله مذهب اشعری ارائه شده است با آنچه به وسیله مذهب ماتریدیه ارائه شده

است بسیار نزدیک است و مورد استقبال قاطبه مسلمانان اهل سنت قرار گرفته است.

علمای کردستان که ملتزم به مذهب اشعری هستند؛ کتابهای کلامی و عقیدتی فراوانی را در این مذهب تالیف یا

تحشیه یا شرح داده‌اند و می‌توان گفت که در میان علمای کردستان به نسبت علومی چون علم الحدیث و فقه؛ علم کلام

اشعری بیشترین تدوین‌ها را به خود اختصاص داده است.

سید عبدالرحیم مولوی معدومی که از اجل علمای تاریخ کردستان بوده و در علوم اسلامی به خصوص کلام و

عرفان ید طولایی داشته است؛ در خدمت اساتید مبرز و برجسته علم کلام در آن زمان تلمذ کرده و خود نیز از

بزرگترین علمای این علم به حساب می‌آید. او هم عالم کلام بوده است و هم در عرفان و تصوف هم صاحب نظر بوده

است. بنابراین دیدگاه او منحصر به کتب کلامی نیست و با عرفان و اشراق و مراقبه هم مرتبط است. در این مقاله

نویسنده تلاش می‌کند آرای مولوی را در مورد قضا و قدر مورد بررسی قرار دهد.

ب) روش تحقیق

مطالب و موضوعات این تحقیق بر پایه منابع کتابخانه‌ای جمع آوری شده است و نویسندگان آنها را به روش پژوهشی توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار داده است.

ج) سوالات تحقیق

با توجه به اهمیت موضوع قضا و قدر و با توجه به ساختار علمی و شخصیتی منحصر بفرد مولوی جای دارد به بررسی دیدگاه مولوی به این موضوع مهم پرداخته شود لذا پرسش اصلی این تحقیق چنین است: معنای قضا و قدر از دیدگاه مولوی چیست و از این عقیده چه نتایج حاصل شده و جایگاه این قضیه در بینش دینی مولوی چگونه است؟

د) معنای لغوی و اصطلاحی قضا و قدر

قضاء از نظر لغوی به معنای اتمام کار است. فیروز آبادی در القاموس نوشته است که قضاء به معنای حکم کردن و ساختن و بیان کردن و قطعی کردن آمده است (فیروز آبادی / 1325). در لسان العرب هم آمده است که قضاء الشئ به معنای حکم دادن و قطعی کردن کاری است و از نظر لغوی آنچنانکه زهری هم گفته است اگرچه قضاء معانی فراوان دارد ولی همه آنها در یک معنای واحد جمع می شوند که عبارت است از اتمام کار و پایان دادن به آن. هر کاری که خوب انجام شود و پایان یابد و ادا شود و اعلام شود را می توان در معنای قضاء جمع کرد؛ مانند این آیه (وَ قَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ) یعنی خداوند امر کرد و قطعی کرد (لسان العرب 186/15).

در قرآن 52 بار کلمه «قضى» آمده است که در اکثر آنها معنای حکم کردن و پایان دادن وجود دارد مانند این آیه: «وَقِيلَ يَا رَأْسُ أَبْلَعِي مَاءَكَ وَيَسْمَأْ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤٤ هود» که در این آیه «قُضِيَ الْأَمْرُ» به معنای این است که کار تمام شد.

کلمه قدر هم به معنای مشخص کردن محدوده و تعیین اندازه است. در قاموس فیروز آبادی آمده است که «قَدَرَ الرَّزْقَ» یعنی رزق را تقسیم کرد. و «وَقَدَرْتُ الثَّوبَ» یعنی لباس را اندازه گیری کردم و وقتی می گویند «لَيْلَةٌ قَادِرَةٌ» یعنی شبی که رفتن در آن آرام بود و خستگی در آن نبود (فیروز آبادی 460).

گویی خداوند برای هر چیزی یا هر کسی مجموعه محدودیتها و قوانینی را قرار داده است که به آنها قدر می گوید و چون خودش این نظم را مقرر فرموده است به خوبی می داند که نتیجه فلان رفتار و رعایت کردن یا نکردن آن محدوده و قوانین چیست. آیه: «إِلَّا أَمْرًا أَنَّهُ قَدَرْنَا إِنَّمَا لِمَنِ الْغَابِرِينَ» یعنی خداوند می دانست که او از غابرین است یعنی کسانی که در عذاب باقی میمانند (لسان العرب 5/76) در همین معناست. پس معلوم می شود که معنای اصلی قدر عبارت است از تعریف و مشخص کردن و محدود کردن چیزی. قدر به معنای اندازه و حد است. مانند این دو آیه: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ٢٦ الرعد» و «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ٢١ الحجر»

در زبان عربی معنای قدر مرتب کردن و تعیین محدوده است و به معنای جایی است که هر شیء در آنجا پایان می یابد. مثلاً در آیه 10 سوره فصلت آمده است که «قدر فیها اقواتها» یعنی قوت و رزق را خداوند مقدر و مشخص کرده است و همچنین در آیه 49 سوره قمر «انا كل شیء خلقناه بقدر» فرموده است که هر چیزی به نزد خداوند دارای حد و مقدار مشخصی است. ح ف 3، 52 . 8

با این توضیح می شود که خداوند در هنگام خلقت هر کدام از مخلوقات خود را در محدوده و طبق تعریفی مشخص خلق می کند. این محدوده و حد و مرز هر مخلوق را در متون دینی با عنوان قدر می شناسند.

قضا هم عبارت است از نهایی کردن و پایان دادن به هر چیزی که قطعاً با اراده حق تعالی صورت می‌پذیرد. بنابراین قدر قبل از قضاء است و در مجموع باید قدر را قبل از قضاء گفت. یعنی خداوند در سازه خلقت ابتدا خلق می‌کند و در جریان خلقت برای هر چیزی محدوده و اندازه و جایگاهی قرار می‌دهد و این قدر است و بعد برای به انجام رساندن آن قدرها و عملی کردن آن اندازه‌ها و مخلوقات به آنها قضاء می‌دهد یعنی امر یا حکم می‌کند که آنها از حیز استعداد خارج شده و عملی شوند و به اتمام برسند. خداوند اول قدر می‌کند بعد قضاء می‌کند. پس بهتر است بگوییم قدر و قضاء.

هـ) قضا و قدر در علم کلام اشعری

قضاء و قدر یک بحث کلامی است. موضوعات آن در کتب مفصل کلامی آمده است. از آنجا که این مقاله در صدد بیان دیدگاه مولوی در مورد قضا و قدر است و بیان تمام موضوعات قضاء و قدر از وظیفه این مقاله خارج است و از آنجا که مولوی خود یک اشعری مذهب بوده است بهتر است فقط به بیان مبانی اندیشه قضاء و قدر از دیدگاه اشعریه بپردازیم.

در کتاب عقیده طحاویه آمده است که اصل معنای قدر عبارت است از اسرار و قوانینی که خداوند در میان مخلوقاتش جاری کرده است و هیچ فرشته یا پیامبری را هم از آن آگاه نکرده است. چنانکه در قرآن آمده است که «لا یسال عما یفعل و هم یسالون» یعنی کسی را نسزد که پرسد چرا چنین و چنان کند و او خود از همه پرسد. اگر کسی پرسد که چرا خداوند چنین کرد؟ انکار آیه کند و کسی که حکم خدا را انکار کند از کافران است.

در مذهب اشعری برای قدر معانی مختلفی در نظر گرفته شده است مانند

1) اطلاع داشتن مانند این آیه: «الا امراته قدرناها انها من الغابرين - الحجر/ ۶۰» یعنی ما اطلاع داریم که او از جای ماندگان خواهد بود. و

2) به معنای محدود کردن و معین کردن است مانند این آیه: (الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر - الرعد ۲۶)

یعنی خداوند رزق را محدود و مشخص کرده است. همچنین در این آیه نیز فرموده است (ومن قدر علیه رزقه . الطلاق/

۷) قدر یعنی خداوند رزق را کم برایش قرار داده است. (الموسوعه 985/2)

ابن حجر در تعریف قدر نوشته است که مراد از قدر آن است که خداوند مقدار و اندازه و زمان هر چیزی را

قبل از آنکه درست شود؛ می‌داند؛ بعد آنها را درست می‌کند. فتح الباری ۱۱۸.۱

همچنین در تعریف قدر نوشته‌اند که قدر یک قانون و یک نظام و سیستم محکمی است که خداوند آن را وضع

فرموده است که با آن اسباب را به مسببات پیوند می‌دهد. العقائد الإسلامية ۹۵

اشاعره برای قضاء معانی مختلفی را ذکر کرده‌اند.

1) آگاه کردن؛ چنانکه در آیه 4 سوره اسراء نوشته است که خداوند اطلاع داد که بنی اسرائیل دو بار در زمین

فساد می‌کنند. (وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین. الاسراء ۴.)

2) به معنای خلق کردن مانند آیه 12 سوره فصلت (فقضاهن سبع سماوات فی یومین) که در آنجا فرموده است

که خداوند هفت آسمان را در دو مرحله قضاء کرد یعنی خلق کرد.

3) به معنای امر کردن است مانند آیه 23 سوره اسراء (وقضی ربک الا تعبدوا الا اياه) که در آنجا فرموده

است که خداوند قضاء کرده است که جز او را عبادت نکنند. یعنی امر فرموده است.

(4) به معنای حکم کردن مانند آیه 20 سوره غافر (والله یقضي بالحق) یعنی حکم خداوند حق است.
 (5) به معنای پایان دادن به کار است مانند آیه 37 سوره احزاب (فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها) که در مورد زید و زینب بوده و فرموده است که وقتی نیاز زید از زینب پایان یافت؛ زینب را به ازدواج تو درآوردیم.
 (موسوعه 984/2)

در مجموع معنای اصلی و اساسی قضاء عبارت است از اتمام دادن به کاری و پایان دادن به آن. مانند این آیه (فوکزه موسی فقضی علیه)

یکی از مهمترین منابع کسب علم کلام برای مولوی شرح مشهور شیخ عبدالقادر مردوخی مشهور به شیخ مهاجر بر تهذیب الکلام تفتازانی بوده است که باید گفت که در آن کتاب مبحث مستقلی تحت عنوان قضاء و قدر وجود ندارد. جز این که در تهذیب الکلام سیاق بحث چنین نیست. در تهذیب الکلام از اوصاف خداوند سخن گفته و بعد از آن مستقیم به سراغ نظریه کسب رفته است. اما در الفضیله و عقیده مرضیه و همچنین الفوائج که کتب کلامی مولوی هستند؛ قبل از بحث نظریه کسب در مورد قضاء و قدر سخن گفته و مباحثی را مطرح کرده است که در عین آنکه سیاق بحث ساده و گویاست از مطالب علمی به دور نبوده و تمام مطالبی را که در تهذیب الکلام و سایر کتب معهود کلامی آمده است بازگو کرده و خود مطالبی بر آن افزوده است. مطالبی که موضوع را ساده می‌کند و همچنین نکات دیگری را روشن می‌کند که خارج از کتب معهود بوده و معلوم است که ذوق و سلیقه مولوی در اینجا کاملاً تأثیرگذار و موثر بوده است.

کتب و موضوعات کلامی غالباً دارای سیاقی مشکل هستند و متونی سنگین و فنی به شمار می‌آیند اما بیان ساده و در عین حال جامع مولوی در بیان موضوعات کلامی سبب می‌شود متن جذابیت خاصی داشته و مخاطب و خواننده را برای ادامه دادن به مطلب فراخواند.

مولوی گهگاه از استعارات و کنایات و تضمینات و سجع استفاده می‌کند تا کلامش از ظرافت و طراوت خاصی بهره‌مند شود. بهمین سبب کتب کلامی مولوی بیشتر از سایر کتب کلامی علمای کرد در میان طلبه‌ها و اهل علم مقبولیت و جذابیت داشته‌اند.

(و) قضا و قدر در آثار مولوی

آنچه از میراث علمی مولوی بجا مانده است که برای شناخت دیدگاه مولوی در مورد قضا و قدر می‌توانیم به آن مراجعه کنیم عبارت است از پنج منبع؛ که عبارتند از سه کتاب الفضیله و العقیده المرضیه و الفوائج در عقیده اسلامی و دیوان اشعار وی و نامه‌های ایشان. کتاب الفضیله؛ کتابی به شعر عربی شامل بیش از دو هزار بیت، در مورد عقیده اسلامی و اصول دین که از لحاظ محتوایی و موضوعی زبانی علمی دارد و حاوی مطالب علم کلام است. گویی مولوی این کتاب را فقط برای علماء و دانشمندان علوم دینی نوشته است. این کتاب در سال 1972 میلادی همراه با شرح آن به قلم ملا عبدالکریم مدرس به نام «الوسیله» در 819 صفحه منتشر شده است. کتاب الفوائج هم کتابی است به شعر فارسی متشکل از بیش از یک هزار بیت شعر که در آن نیز به بیان مباحث کلامی پرداخته است. این کتاب در سال 1352 قمری برای اولین بار در مصر به وسیله صبری نعیمی کانیمشکانی در مطبعه کردستان در قاهره چاپ شده است. همچنانکه در سال 1995 میلادی با شرح فارسی علامه ملا عبدالکریم مدرس منتشر شده است. کتاب العقیده المرضیه نیز کتابی است به شعر کردی سورانی متشکل از بیش از دو هزار بیت که در آن به آموزش مباحث عقیدتی

از دیدگاه اشعریه پرداخته است. این کتاب هم در سال 1352 قمری برای اولین بار در مصر به وسیله صبری نعیمی کانیمشکانی در مطبوعه کردستان در قاهره چاپ شده است. همچنانکه در سال 1988 میلادی با شرح کردی علامه ملا عبدالکریم مدرس منتشر شده است.

در هر کدام از این کتابها مولوی مبحثی را با عنوان قضا و قدر مطرح کرده و مطالب کتب مختلف کلام اشعری را در آن آورده است. با این توضیح که روش بیان موضوع در این سه کتاب، ساده و همه فهم بوده و به عبارات شیرین ادبی و بلاغی آمیخته است. سیاق سخنان مولوی با سایر علمای کتب کلامی تا حد زیادی متفاوت و بلکه استثنایی است. مولوی بر موضوع قضا و قدر، تسلط دارد و خود را محدود به روش بیان علمای کلام در کتب کلامی نکرده است. در بیان موضوع مانند سایر آثار خود، زبانی شیرین و بلیغ دارد که به نسبت بقیه متکلمان بیشتر می‌تواند مخاطب را به دنبال خود ببرد و از مباحث سخت و خسته کننده کلامی به دور است.

مطالب عرضه شده در سه کتاب تا حد زیادی به هم شبیه است؛ با این توضیح که بعضی از مطالب ممکن است در کتابی آمده و در کتاب دیگری نیامده باشد.

در هر صورت بعد از بررسی سه کتاب کلامی مولوی برای نویسنده این متن مشخص شد که مولوی در بیان مسئله قضا و قدر 10 نکته موضوع را آورده است که در اینجا به صورت مختصر بیان می‌شود.

1. معنای قضا و قدر

مولوی معتقد است که قضاء عبارت است از اراده الهی که از روز ازل بوده است و قدر عبارت است از ایجاد به وسیله خداوند تعالی. قدر عبارت است از مقدار مشخص و دقیق از هر چیزی. به باور او قضا عبارت است از علم ازلی خداوند به اشیاء و قدر عبارت است از ایجاد آن اشیاء بر اساس آن قضای قبلی. مولوی چنین آورده است که از ازل وقتی علم ذات الهی به چیزی تعلق گرفت (قدر)؛ آن چیز از حیز عدم خارج شده به حیز وجود می‌رسد (قضاء). و این همان خلق است.

خداوند تمام اشیاء و موجودات را اعم از معیونات و مسموعات و افعال و احکام و هر آنچه به ذهن برسد را خلق کرده است و به تمامه مخلوق ذات باری است. جریان این خلق از مسیر قضا و قدر می‌گذرد.

مولوی در الفضیله فرماید:

حصر الوجوب کان مقتضاه

ان لیس خالق السوی سواه

فی دفتی حکم القضاء و القدر

کل صغیر و کبیر مستطر (الوسیله 553)

مولوی معتقد است که قدرت الهی بر وفق اراده ذات باری است که از روز ازل به ممکنات تعلق گرفته است و بعد از آن بر اساس حکمت الهی به اشیاء تعلق می‌گیرد و به وجود می‌آید.

قدرته وفق الاراده کما

بحسب العلم المحيط علما

توجهت توجهها فی الازل

لطرف الممكن فی المستقبل (الوسیله 554)

در العقیده المرضیه هم در همین مورد نوشته است که بر اساس مذهب اشعری قضاء اراده ازلی است و قدر ایجاد و خلقی است که خداوند تعالی آن را از روی لطف خود اراده کرده است و خداوند مقدار مشخص و محدودی برای هر مخلوقی قرار داده است که به آن قدر می‌گویند.

مهز هه‌بی قهومی نه‌شعهر ییه‌یه

قه‌زا ئیراده‌ئ نه‌زه‌لییه‌یه

قه‌ده‌ر نیجادی حه‌ق ته‌عالایه

فضلا رحمه بۆ نه‌ق نه‌شیایه

له‌ سه‌ر قه‌دریکی مه‌خسوس و موته‌قنه‌ن

به‌ ته‌قدیریکی مه‌خسوس موعه‌ییهن

یا قه‌زا . علم الحق عزو جل

اولا بذی الاشیاء فی الازل

کما هی علیه واما القدر

نیجادیان به‌ وه‌فق عیلمی سه‌ربه‌سه‌ر

ذا بعضا مما قالوا هناکا

وقد فسرا بغير ذاکا

...

ئیراده‌ئ تابیع عیلمی ناماده‌ی

قودره‌تی تامه‌ئ نه‌ق شۆن ئیراده‌ئ

رووی کرد له‌ سه‌رکه‌ل سه‌ربه‌رزی نه‌زه‌ل

وه‌لای مؤمکیندا نه‌ولای موسته‌قبه‌ل

تیریته‌ وجود باحسانه‌

کل واحد فی زمانه‌

حصر الوجوب ذا مقتضاه‌

لیس خالق السوی سواه (العقیده المرضیه / 674)

2. همه چیز از پیش مشخص است.

بر اساس دیدگاه اشعریان از آنجا که قدر مشخص و از قبل معین است؛ پس قلم تقدیر الهی عاقبت همه چیزی را نوشته و قلمش خشک شده است (اشاره به روایتی از پیامبر(ص) که با عبارات مختلف آمده و معنی و مفهوم همه آنها این است که قلم تقدیر الهی تمام وقایع و حوادث را نوشته و حتی خشک شده است. جف القلم بما هو کائن) همه چیز در لوح محفوظ نوشته شده است.

حافظ گوید:

حافظ ز خویریان بختت جز این قدر نیست

گر نیستت رضایی حکم قضا بگردان

مولوی هم فرماید:

مقدر شد ز حق پیش از خلاق

همه چیزی به طرز خویش لایق

خلاف وی چگونه هست مسموع

قلم خشک و صحفها گشته مرفوع (الفوائد / 238)

نهوا له دیوان قهزا و قهدهر دا

سه‌غیر و که‌بیر گشت له ده‌فته‌ر دا

ما‌ذر له الکون بالمره

حتی‌خردل حبه‌ذره

او‌لمحه‌او‌لفته‌ناظر

او‌خطره‌او‌فلته‌خاطر

فی‌ام‌الکتاب‌فی‌لوح‌محفوظ

فی‌العلم‌المحیط‌کلها‌ملحوظ

...

فی‌دفتی‌حکم‌القضاء‌والقدر

کل‌صغیر‌وکبیر‌مستطر

فلیس‌ما‌شمس‌الوجود‌ذرت

علی‌حد‌خردل‌وذرة

او‌لمحه‌او‌لفته‌لناظر

او‌خطره‌او‌فلته‌لخاطر

الا‌محاط‌علمه‌فاحصیت

مفصلت فی زبر واستقصیت (الوسيلة 554)

البته مولانای رومی در مورد این حدیث شعر مشهوری دارد و مراد از روایت جف القلم را به معنایی به دور

از جبر و اختیار معنی می‌کند.

پس قلم بنوشت که هر کار را

لایق آن هست تاثیر و جزا

کز روی جف القلم کز آیدت

راستی آری سعادت زایدت

ظلم آری مدبری جف القلم

عدل آری بر خوری جف القلم

بلک معنی آن بود جف القلم
نیست یکسان پیش من عدل و ستم
فرق بنهادم میان خیر و شر
فرق بنهادم ز بد هم از بتر
بل جفا را هم جفا جف القلم

و آن وفا را هم وفا جف القلم (مثنوی / دفتر / بخش 135)

3. تنها اراده موجود در هستی اراده الهی است و هیچ قانونی جز قانون ذات الهی جریان ندارد.

بر اساس عقیده مولوی که برگرفته از قرآن و عقیده اشعری است؛ تنها کسی که نظم هستی را برقرار می‌کند و حکم می‌دهد ذات باری است و هم او فقط حق دارد حکم کند و کسی جز او حاکم نیست و این عقیده از متفرعات عقیده به قضا و قدر است که برگرفته از آیه «ان الحكم الا لله» است.

مولوی فرماید:

جهان جز بهر او محکوم کس نیست
جزو حاکم کجا کس چیست کس کیست
خدایا حکم بر وی کذب مطلق

وجوب و فرض بر حق عین ناحق (الفوائح / 238)

4. خلقت و عطاءى خدا وظیفه نیست لطف است.

به نظر مولوی تمام خلقت و خلق انسانها لطفی بوده است که خداوند در حق انسانها انجام داده است و خداوند از روی لطف این همه نعمت و از جمله نعمت زندگی را به انسانها و تمام موجودات عطا فرموده است. در همین زمینه است که مولانای رومی فرموده است:

ما نبودیم و تقاضا مان نبود
لطف تو ناگفته ما می شنود

...

پیش از استحقاق بخشیده عطا
دیده از ما جمله کفران و خطا

مولوی هم در همین زمینه فرموده است:

خداوندا جهان از خلقت تست

به هر کس هرچه دادی خلعت تست (مثنوی مولانای رومی/ بخش 102)

...

ندیدی تو ز من غیر از تعسف

ندیدم من ز تو جز از تلتطف

5. هرچه را خداوند مقدر کرده است خیر است.

بعد از آنکه ثابت شد که بر اساس معنای قضا و قدر همه چیز از ذات باری نشأت می‌گیرد و تمام هستی از اوست؛ و چون ذات باری به تمامی خیر است و جز خیر را برای بندگان مقدر نمی‌کند؛ این نتیجه حاصل می‌شود که هر آنچه را خداوند در حق بنده انجام بدهد؛ به نفع اوست و خداوند هرچه را برای بنده مقدر کرده است به مصلحت اوست. یکی از مبانی دینی همین است که انسان مومن به آنچه خداوند برایش مقدر کرده است راضی باشد و مصلحت خود را در همان چیزی بداند که خداوند برایش در نظر گرفته است. انسانها مصلحت خود را نمی‌دانند و بهتر است به آنچه خداوند برایشان مقدر کرده است رضایت بدهند و از آن راضی باشند. حافظ شیرازی که از اجل متکلمان اشعری است در همین مورد فرموده است:

رضا به داده بده و از جبین گره بگشای
که بر من و در اختیار نگشاده است.

...

بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت
که در مقام رضا باش و از قضا مگریز
مولوی هم در همین مبنا که از مبانی عقیدتی اشعری است فرماید:
چو فعلش، حکم وی عین صواب است
چو نهی، امرش مطاع از کل باب است
کرا آن وسعت علم فسیح است
که گوید آن حسن و آن یک قبیح است
اگر مدح و ثواب است اوست داند
وگر ظلم و عقاب است اوست داند

...

قدر خیر و شرش از مغز و از پوست
ز دانش از قضا از خواهش اوست
همه خیر است زان رو اوست قاضی
ز شر ناراضی است از خیر راضی (الفوائد ۲۳۸)

...

ز ظلم و امر بی موقع مقدس
کس و از وی سوال الا که ناکس
فکیف لا ورا علم قدیم است
غنی و مالک الملک حکیم است (الفوائد 239)

مولوی معتقد است که محبت از ذات باری نشأت می‌گیرد و هر آنچه او اراده فرماید حتما نیکو و حسن است. مولانای رومی هم که اشعری مذهب است در این مورد فرموده است:
هرچه آن خسرو کند شیرین کند

چون درخت تین که جمله تین کند

مولوی هم فرموده است:

حه‌سه‌ن نه‌ر قه‌بیح نافیع نه‌و ذو ضر

کوفر نه‌گه‌ر نیمان نه‌گه‌ر خه‌یر نه‌ر شه‌ر

تاعه‌ت و عیسیان فیعل و قه‌وّل و نه‌فس

نه‌ر سه‌ه‌و نه‌ر نیسیان الیوم غد و امس

تال و شیرین و عاجزی و سورور

زیادی و که‌مال نوقسان و قوسور

خویش و بیگانه و دک نزیک و دوور

حه‌یات و مه‌مات زورومات و نوور

با و باران هه‌ور و به‌ور و گشت زه‌وین

ناسمان یه‌ک یه‌ک تا عه‌رشی به‌رین

نیراده و مه‌شیه‌ت ته‌قدیری نه‌وه

قه‌زا و حوکم و عه‌دل ته‌دبیری نه‌وه (العقیده المرضیه / 678)

مولوی معتقد است که هر آنچه را خداوند از حیز عدم به حیز وجود بیاورد خیر است چون وجود تماماً خیر

است و شر از عدم برمی خیزد.

رضاؤنا و جب بالقضاء

لا بالذی قضاءه ذوالنعماء

وکل ما وجد من قضاء

من حیث ان یوجده الاله

خیر وان اصفته الینا

فیعضها ضیر وذا لدینا

اذا الحکیم الصانع الخبیر

بفعله وصنعه بصیر

ونحن جاهلون بالاحوال

مصدرنا کالفعل ذو اعتلال

جزاک لا یسال عما یفعل

ونحن عن افعالنا قد نسال (الوسیله 561)

6. قضای الهی به معنای رضایت الهی نیست.

بر طبق آنچه در آثار کلامی مولوی و عقیده اشعریه آمده است؛ هیچ کاری در هستی بدون اراده الهی

تحقق نمی‌یابد. اراده‌ای که بر تمام هستی مسلط است و تمام وقایع و حوادث دنیا بر اساس آن انجام می‌شود.

در برابر این نکته که حوادث دنیا از شر خالی نیست و ممکن است کسی سوال کند که چگونه خداوند اراده وقوع شر را می‌کند؟ مولوی در جواب این نکته را مطرح می‌کند که اراده الهی مستلزم رضایت نیست. چه بسا خداوند اراده کاری کند اما از آن راضی نباشد؛ زیرا حب و رضا استلزام جمع ندارند. چه بسا خداوند موردی را نهی کند اما آن را اراده کند. اگر خیر را مقدر کند خود از آن راضی است و اگر شر را اراده کند؛ بر اساس قضاء است. در شرح العقیده الطحاویه . 79/1 آمده است که اراده دو نوع است: اراده شرعی که متضمن محبت است و اراده کونی خلقی که شامل تمام حوادث میشود و رضایت در آن نیست.

یکی از وظایف سالک راه حق آن است که رضایت خود را در رضایت خدا ببندد و از خدا بخواهد که همان چیزی را برایش مقدر کند که خود از آن راضی نیست و اگر بنده چیزی را خواست که خدا از آن راضی نباشد خداوند آن را مقدر نکند تا رضای الهی با قضای الهی یکی باشد. چنانکه شاعر گوید:

آنچنان راه فاستقم برویم

که خاطر دوست را رضا افتد

بر وی و آل وی درود و سلام

که رضا به ره قضا افتد

در ماثورات هم آمده است که پیامبر (ص) میفرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَا» (حاکم نیسابوری

(524/1)

مولوی هم در این مورد فرماید:

اراده نیست مستلزم رضا را

رضا ده حکم فرمان قضا را

...

ما استلزم اراده ولا قضاء

من ربنا محبه ولا رضا

فقد نهی عما یراد و امر

بغیر ما یراد فافهم ما ذکر

تقدیره الخیر موافق الرضا

تقدیره الشر مطابق القضاء (الوسیله 559)

7. حسن و قبح عقلی نیست و هرچه را خداوند نیکو و حسن بداند همان حسن و هرچه را قبیح بداند همان قبیح است.

مولوی بر اساس منهج اشعری خود باور دارد که حسن و قبح عقلی نیست و شرعی است. هرچه را شرع نیکو و حسن بداند؛ نیکو و حسن است و هرچه را قبیح بداند قبیح است. گرچه ممکن است که عقل حسن چیزی را دریابد یا قبحی را دریابد اما این درک و دریافت مبنای فهم و حکم نیست و تنها معیار درستی و نادرستی همان چیزی است که شریعت تعریف و تعیین کرده است. مولوی در این زمینه فرموده است:

کرا آن وسعت علم فصیح است

که گوید آن حسن و آن یک قبیح است

بر همین اساس مولوی باور دارد که گرچه افعال الهی سراسر مصلحت‌بندگان است و در هر عملی و حکمی مصلحتی نهفته است؛ اما افعال و اعمال و احکام الهی بر طبق قاعده علت‌پذیری سیر نمی‌کنند و ما نمی‌توانیم علل افعال و احکام الهی را دریابیم. در این زمینه هم مولوی فرموده است:

در افعالش غرض همچون علل نیست

علی را فرصت دخل و خلل نیست

اگرچه جملگی بی علت آمد

ولی پر مصلحت پر حکمت آمد

8. ثواب و پاداش به سبب لطف الهی است نه وظیفه الهی و استحقاق عبد؛ و عقاب و جزا عین عدل است.

بر طبق عقیده مولوی، آنچه مومن و سالک را به بهشت می‌برد؛ شایستگی شخص نیست؛ بلکه لطف الهی است. یعنی چنین نیست که چون انسانی درستکار بوده است؛ خودش لیاقت بهشت را پیدا کرده است و اعمال حسنه و رفتارهای نیکو و عبادات، او را به بهشت می‌برد. بلکه تنها چیزی که او را به بهشت می‌برد لطف خداوند است. در مقابل نیز اگر بنده‌ای مستحق عذاب شود؛ این ظلم الهی نیست بلکه عین عدالت است و ما حق اعتراض نداشته و در برابر آن باید سکوت کنیم.

اگر داده ثوابت فضل او راست

و اگر کرده عقابت عدل او راست

...

کوللی نیعمه‌تی له‌وه‌وه فه‌زله

کوللی نیقمه‌تی له‌وه‌وه عه‌دله

ناگامان نیه وهک تاریکه شهو

نه له عیلمی نهو نه له عه‌دلی نهو

بوئی هه‌یه ته‌کلیف هه‌قی زولجه‌لال

بما شاء منا من أفعال

...

حوکم به وجووب سکوتمان دهکات

له (لم) ئ نه‌فعال له (کیف) ی سیفات

نهر نه‌ختی شو عوور هه‌یه پیته‌وه

که وت خوداس ده‌پریت‌هوه (العقیده المرضیه / 677)

یعنی نعمت خدا فضل الهی بر بندگان است و نعمت خدا عین عدل است. در اینجا مولوی به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند که عطای الهی بر حسب زبان استعداد ماست. یعنی خداوند بر اساس آن مسیری که در زندگی انتخاب می‌کنیم و حال و احوال زندگی ما بیانگر آن است و به آن نیازمندیم نعمتها را به ما عطا می‌کند.

9. خداوند خالق تمام موجودات از جمله اعمال ماست و ما انسانها فقط آن اعمال را کسب می‌کنیم.

بر اساس مبانی عقیده اشعری که برگرفته از آیه «و الله خلقكم و ما تعملون. 96/صافات» است؛ مولوی نیز باور دارد که تمام اعمال بندگان مانند تمام موجودات و مخلوقات در هستی، مخلوق خداوند است. خداوند تمام آنها را خلق می‌کند و بنده خالق اعمال نیست و انسان آن اعمالی را که خداوند خلق کرده است کسب می‌کند. مولوی به نظریه کسب باور دارد و نوشته است:

خدا را خالق مختار دانیم

عبادش کاسب مختار خوانیم

...

حصر الوجوب کان مقتضاه

ان لیس خالق السوی سواه

...

قدرته وفق الاراده کما

بحسب العلم المحيط علما

توجهت توجهها في الازل

لطرف الممكن في المستقبل

فاثرت بمقتضى حکمته

فما وجدت کلا بعین وقته

ذا حسنه ذا نفعه ذا ضره

ذا قبحه ذا خيره ذا شره

بالطبع مثل میل نحو الحجر

او بالاراده کفعل البشر (الوسيله 554)

10 نه جبر و نه اختیار

گرچه مولوی معتقد است که تمام اعمال انسانها مخلوق ذات باری است و در این زمینه به نظریه کسب استناد می‌کند اما وی به جبر باور ندارد و معتقد است که عقیده درست آن است که نه کاملاً مجبوریم و نه کاملاً اختیار داریم. در این زمینه به دو آیه استناد کرده است: یکی آیه «قل کل يعمل علی شاکلته. 84 اسراء» و دیگری آیه «ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سيئة فمن نفسك. 79/نساء». مولوی معتقد است که این دو آیه را باید با هم در نظر

گرفت. اگر آیه اول اختیار را ثابت می‌کند آیه دوم را هم باید در نظر داشت که مشکلات و عذابهای انسان حاصل اعمال ناصواب و کارهای نادرست خودش است. در این زمینه هم فرموده است:

خدا را خالق مختار دانیم
عبادش کاسب مختار خوانیم
به مابین آی از افراط و تفریط
که جبر و کره تفویض است و تسلیط
کسی... قل... به استدلال داند
فمن نفسک... سلامش می‌رساند
تو را گر هست فعل اضطراری
بسی هم هست فعل اختیاری / (الفوائح 238)

در آخر مبحث قضا و قدر مولوی توضیح می‌دهد که ما اختیار داریم و برای توضیح آن به نظریه کسب اشعری با تفسیر حضرت مولانا خالد استناد می‌کند و می‌فرماید:

...
افعالنا مخلوقه للباري
لكننا فيها ذوو اختيار
فكيف ليس الاختيار فينا
واننا كنا مكلفينا
وما سمعنا قط ايها الحجر
قم لا تقم من جاهل من البشر
كيف بذى ذي الصنعه البديعه
زي هذه العجائب المنيعه
...
من الذي افادنا اولانا
قائدنا قدوتنا مولانا
فقدس الله تعالى سره
صب علينا فيضه و بره (الوسيله 564)

البته از آنجا که مبحث کسب بحث مفصلی است و مستقل از قضا و قدر است و در این مقاله مختصر نمی‌گنجد از ورود به آن باید خودداری کرد.

(ز) قضا و قدر در دیوان اشعار هورامی مولوی

اگر در دیوان هورامی مولوی تورق کنیم و به جستجوی موضوع قضا و قدر در آن بپردازیم؛ مطالب زیادی در آن موضوع نمی‌بینیم. مگر مطالبی سطحی و گاه اشاراتی که شاید به سختی و تعسف بتوان آن را به موضوع قضا و قدر مرتبط کرد. مانند این غزل.

ئه‌ئ گرد مه‌ووودئ که تو گرت مایه
مه‌ووودئ هه‌ر توئی ماسیوا سایه
په‌نه‌ان بی ته‌نها وه‌ده‌تت مه‌وج وه‌رد
په‌ئ شناسایی زو‌هووریوت که‌رد
به ویت جه‌ئ عالم بی به‌قائ ناسووت
نه‌ئ وه‌ی گرد جیلوه‌ئ وه‌رین نه‌شناسووت
به سه‌د جیلوه‌ئ ته‌ر بی چوون و جه‌نی
شناسایی تو‌م نه‌بوو هه‌نی
یا غزل مشهوری که با این مطلع شروع می‌شود.
چه‌رخ هه‌ر نه‌و چه‌رخه‌ن تا ناوهرد و به‌رد
ده‌س وه‌ ده‌س نیگین تا خاته‌م ناوهرد

ح) قضا و قدر در نامه‌های در دسترس مولوی

در میان نامه‌های مولوی که بسیاری از آنها برای اهل علم نوشته شده است؛ کمتر دیده می‌شود به موضوع قضا و قدر پرداخته شود. مولوی تنها در دو نامه به این موضوع اشاراتی دارد که در اینجا ذکر می‌شود.

اول: نامه نوزدهم که به حاج محمد یارویی نوشته است و در آنجا چنین نوشته است: «درمان زخم قضا غیر تسلیم و رضا چیزی دیگر نیست در دایره تنگ بی‌شکیبایی است. من لم یرضی بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیخرج تحت السماء ولیطلب ربا سواي»

دوم: نامه بیست و ششم که برای مخاطبی نامعلوم نوشته و در آنجا با اشاره به مصیبتی که برای مخاطب پیش آمده نوشته است: «چاره جز این نیست اگر راضی شدی و اگر ناراضی بسوزی و بسازی و آخر الامر اگر ممکن باشد جان بازی».

ط) نتیجه:

حاصل و نتیجه این مقاله که جوابی است بر این پرسش که علامه سید عبدالرحیم مولوی معدومی به عنوان یک اندیشمند بزرگ کرد که هم از دریای عقیده و کلام نوشیده و هم مشرب تصوف و عرفان داشته؛ چه مفهومی از قضا و قدر را در ذهن داشته و از این مفهوم چه نتایجی حاصل کرده و باور به قضا و قدر چه تاثیری بر آثار و افکار او داشته است این موارد است که به تفصیل می‌آید:

1. مولوی اعتقاد به قضا و قدر را مانند تمام علمای کلام اسلامی از مبانی باور و عقیده اسلامی دانسته است.
2. مولوی معنای قضا و قدر را بر طبق مفهومی که در علم کلام وجود دارد ارائه داده است که البته با آنچه علمای لغت گفته‌اند تفاوت‌هایی دارد.
3. مولوی در بیان مطالب مرتبط با قضا و قدر مانند سایر مباحثی که ارائه کرده است؛ به خصوص در دو کتاب «العقیده المرضیه» و «الفوائج» زبانی ساده داشته است به دلیل آنکه آن را برای عوام نوشته است اما در «الفضیله» مقداری سیاق را تخصصی‌تر کرده است که البته در آنجا هم با استفاده از جناسات و بدیعات کلامی توانسته است متنی دلربا و زیبا ارائه دهد.
4. مولوی در بیان مطالب قضا و قدر در عین آنکه تمام آنچه را در کتب کلامی آمده است ذکر کرده است؛ و هیچ مطلب علمی را جا نیانداخته است؛ توانسته است که استقلال رای و استقلال سیاق خود را حفظ کند و حتی گاه موضوعاتی را آورده است که در کتب معهود کلامی نیست که این نشان از تبحر و سعه دانش وی در این موضوع است که از وی مقلدی بازگو و طوطی وار نساخته است.
5. مولوی در بیان مباحث قضا و قدر از آوردن مطالب لاطائل و بی استفاده و خسته کنند که فقط صیغه ذهنی داشته و هیچ اثر عملی ندارد دوری کرده است. مباحثی که گاه در کتب فقهی و کلامی دیده می‌شود.
6. مولوی در بیان موضوعات مرتبط به قضا و قدر از توهین به مذاهب و آرای دیگر خودداری کرده است.
7. مولوی در بیان موضوعات علمی با صراحت لهجه و بیان مناسب توانسته است مخاطب را به اصل موضوع و نتیجه اصلی سخن راهنمایی کند به نحوی که مخاطب و خواننده بعد از بیان موضوع به وضوح و آشکار مراد متکلم را می‌فهمد. بر خلاف بعضی از کتب کلامی که پس از بسیاری بیان موضوع، مخاطب نتیجه واضح و دقیقی از متن به دست نمی‌آورد.
8. مولوی بر این باور بوده که نظام کائنات دارای انسجامی متقن و از پیش تعیین شده است و تمام آنچه غیر خداست مخلوق خداست که با تدبیر و تعیین و حکمت الهی خلق و تنظیم شده است. این باور با جبر تفاوت داشته و مولوی پس از آنکه اعتقاد به قضا و قدر را توضیح داده بیان کرده است که اعتقاد به قضا و قدر به معنای جبر مطلق یا اختیار مطلق نیست و برای حل مساله از نظریه کسب اشعری با تفسیر مولانا خالد استفاده کرده است.

منابع

1. ابن أبي العز الحنفي، علي بن علي بن محمد (2005م) شرح العقيدة الطحاوية؛ تحقيق: جماعة من العلماء، تخریج: ناصر الدين الألباني؛ مصر: دار السلام للطباعة والنشر والتوزيع والترجمة
2. ابن منظور، محمد بن مكرم (1414 هـ). لسان العرب، بيروت: دار صادر
3. الاشقر، عمر سليمان عبدالله (2005م) القضاء والقدر؛ عمان: دار النفائس.

ناچار دا. هندی له زانیان و له قهزائ خواتیگهشتون که مروف هیچ چارهیهکی نیه و هندی وایان زانیوه که مروف نازادتره. زانیان ئهشعری و ماتوریدی بیر و رانیکی ناوهراسیان ههلبژاردوه. زانائ گهره کورد علامه سهید عهبدورهیمی تاوگوژی مهولهی یهکی له زانا گهرهکانی ئهشعری مهز ههیه که سی کتیی تاییهتی بیر و بروائی ئهشعری نووسیوه به نئی «الفضیله» به عهرهیی و «الفوائح» به فارسی و «العقیده المرضیه» به کوردی که لهم کتیبانه به تاوتوئی کردنی بیر و هرزی ئهشعری خهریک بووگه و یهکی له باسهکانی باسی قهزا و قهدهر واته چارهنوسی مروفه. مهولهی را و بوچوونی ئه مهز ههیهکانی دیکهشی هاوردوه و به روانگهییکی عیرفانی به بیر و رائ مهولانا خالیدی نهقشهبدیش خهریک بووگه. ئهم وتاره دهیمویتی بیر و رائ مهولهی سهبارمت به قهزا و قهدهر بناسیت و خهریکی لیکوآینهوهی دهیت. سهراوهمکانی وتارمه کتیه و نووسهر به رهوشتی گیراندنهوهییکی لیکدانمهوهی ئهجامی داوه.

وشه سهرمکیهکیان: ئهشعریهکان - جهر و ئیختیار - زانیانی کورد - قهزا و قهدهر - مهولهی.

Fate and Destiny in the Works of Allama Sayyid Abdul Rahim Molavi

Qaza and Qadar in Malawi Collections

Abstract:

Belief in Fate and Destiny is one of the foundations of Islamic belief; And this topic has a special place in theological and religious books, and Islamic scholars and theologians have different views on accepting or rejecting it. This difference of views is about the concept of fate and destiny and its role in human life, as well as its role in the issue of predestination and free will. Some have interpreted divine judgments in such a way that man has no free will and they have known more about the limits of human freedom. Among them, the Ash'aris and the Matridians; They have looked at the issue with a middle view. Allameh Seyyed Abdul Rahim Maulawi, who was an Ash'ari sect; He has written three books about Islamic belief, which are: "Al-Fadilah" (Arabic), "Al-Fawaih" (Persian) and "Al-Aqeedah Al-Mardiyyah" (Kurdish), in which he examined and explained the views of the Ash'aris, including Fate and Destiny. Maulawi sometimes quoted material from other religions for or against and with a mystical approach; It is also quoted by Maulana Khalid Naqshbandi. This article aims to explain the concept of Fate and Destiny, to explain Maulawi's point of view about Fate and Destiny and to review and compare it with other ideological views. The research sources in this article are library and there are five sections, which include three theological books of

Maulvi and Divan of his Persian poems and letters. Research Methodology; It is descriptive-analytical and compared with theological books.

Key words: Ash'aris - Fate and Destiny – kurdish scholars – Maulawi.